



همایون علیدوستی را از دهه ۶۰ می‌شناسم. او پای ثابت چاپ شعر در مجلات جوانان و اطلاعات هفتگی بود. البته اوایل تا نزدیک به اواخر دهه ۶۰ مجله‌ای وجود نداشت که کار ادبی بکند؛ فقط چند نشریه هفتگی و چند روزنامه بودند که صفحات شعر هم داشتند. این بود که حتی شاعرانی چون قیصر امین‌پور، سیدحسن حسینی، فرید، نصرالله مردانی و تقریباً همه شاعران انقلاب، اشعارشان را در همین چند نشریه و روزنامه چاپ می‌کردند، تا اینکه «سوره» آمد و «صبح» و بعد هم ماهنامه «شعر» و چه و چه و صفحات ادبی روزنامه‌ها هم بسیار فعال شد. البته برخلاف ۲ دهه اخیر، وضع و اوضاع مجلات ادبی و فرهنگی منسوب به جریان روشنفکری خیلی بهتر از وضع و اوضاع مجلات منسوب به جریان شعران، نویسدگان انقلاب بود.

در این میان، همیشه اشعار همایون علیدوستی

دوست‌داشتنی و خواندنی بود. یعنی شعرهایش به مخاطب نشان می‌داد که با شاعری جدی روبه‌رو است.

همایون علیدوستی را بیشتر با غزل‌هایش می‌شناختیم؛ شاعری که گاه مثنوی و رباعی هم می‌گفت. دفتر شعر «اشک فانوس»ش را از پس سال‌ها بازیافتم و قصه را همان دیدم که بود؛ دفتری ۱۱۲ صفحه‌ای که لبریز بود از غزل و رباعی و مثنوی و نیز ۲ شعر نیمایی. با خود و دوستی قرار گذاشتیم تا بر تنها کتابی که از همایون علیدوستی موجود است یادداشتی بنویسم (البته ممکن است که او پس از ۱۳۶۸ کتاب‌های دیگری هم منتشر کرده باشد!)
خاصه به این سبب که سال‌هاست از این شاعر خوب خبری هم نیست؛ شاعری که در دوران خشکسالی مجلات ادبی آن همه جدویت داشت، به یکباره چه شد که در دوران وفور نشریات قید ادبی قید چاپ کردن اشعارش را زدا! امیدواریم قید شعرگفتن را زنده

یادداشتی بر مجموعه شعر «ناودان الماس» اثر احمد عزیزی

کنجکاوی در ماترک دور انداخته شاعران!

«و فرصت نیست در تمام»باغ/..»

این شکستگی اوزان در اغلب شعرهای این دفتر هست تا آنجا که واقعا شاعر به نیت شعر سپید سطرهایی نگاشته است؛آن هم چه سطرها و چه نگاشتن‌هایی! و چه سرودن‌هایی! اول اینکه در شأن شاعر درجه یک و مطرحی همچون عزیزی نیست که با آن سابقه درخشان، شعرش شکستگی وزنی داشته باشد، چرا که هر شاعری دچار این مشکل نمی‌شود و اگر هم شد – که ناممکن نیست– براحتی بعد از سرودن آن را حذف یا اصلاح کند و مهم‌تر اینکه عزیزی در اشعار نیمایی‌اش خیلی ضعیف و ابتدایی نشان می‌دهد، تا آنجا که گاه هنگام خواندن با خود اندیشیده‌ام که نکند این اشعار سال‌هایی است که عزیزی نوجوان و مبتدی بوده است؛از یکی از بهترین اشعار نیمایی این دفتر که به لحاظ زبانی (نه زبان شعری) سالم‌ترین نیز هست، سطرهایی جهت نمونه می‌آوریم تا شما خود دریابید عزیزی با آن عظمت شعری و زبان شعری تا کجا نزول کرده است، یعنی در واقع همه شاعران یک تعدادی شعر بد و ضعیف و متوسط دارند اما چایش نمی‌کنند. ما نیز به عنوان وارث حق ندایم هر چه از او یاقیم به دست چاب برسانیم، باید شأن و منزلت و موقعیت او را در نظر بگیریم و مهم‌تر اینکه اگر شعرشمان نیستیم، با شاعران مطرح آن حوزه مشورت چندجانبه کنیم. این حرف‌ها در سطح و حد بدیهیات است، لازم به گفتن نیست اما از آنجا که متاسفانه این بدیهیات رعایت نشده، مرا به گفتن واداشته است؛اشما را به خدا این سطرها حتی در سطح نثرهای عزیزی هم نیست که از درخشان‌ترین نثرهای معاصر است. شعر را کامل می‌آوریم تا شائبه‌ای پیش نیاید: «چه کس با من همیشه از صمیم واژه‌ها می‌گفت/ که آمد خانام را ساخت روی شط؟/ کدامین باد می‌آید ز سمت عشق/ به سودای کدامین صبح/ باید بادبان افراشت؟/بگو آخر گناه این گیاهان چیست/ گناه کودکان روستاهایی/ که زیر سقف آلاچیپ‌های خسته مرد/ درس می‌خوانند؟/

آه/ما نامی چه دل‌تنگم/ از این شب‌های بی‌باران/ از این شب‌های بی‌خورشید/ چه دل‌تنگم!» یک زبان معمولی شبیه «کارو» و نازل‌تر از اشعار نیمایی مهدی سهیلی! حتی شعاردانش نیز از ایشان ضعیف‌تر است! اوج اندیشه که نه، اوج حرف این شعر این است که «کودکان را تشبیه کرده به گیاهان که زیر سقف آلاچیپ‌ها درس می‌خوانند و شاعر از این دل‌تنگ است و شب‌های‌شان را به شب‌های بی‌باران و بی‌خورشید تشبیه کرده است؛ شب‌های بی‌خورشید!» و این هم یکی از اشعار سپید عزیزی که حتی به پای یک سطر از نثرهای زیبای خود عزیزی هم نمی‌رسد: «واطرافیان عشق به من گفتند/اطراف عشق نگرَد/یک جرعه پیدا نمی‌شود!حتی یک جرعه/ و قرعه دوست‌داشتن را فراموش کن/ در عصری که نان به نام ایتنال می‌زنند/ گوش کن ای مرد/ به قریه مرز برگرد/ و دنبال جفت گمشده خودت باش…»
تو را به خدا بعد از این دیگر ماترک دورانداخته شاعران را با کنجکاوی خودتان معامله نکنید. آنها آبروی‌شان را با سال‌ها رنج و تجربه و فقر و دود چراغ خوردن به دست آورده‌اند؛ آنهایی که شاید شما حتی یک روزشان را نیز در زندگی خود درک و تجربه نکرده باشید.

یادداشتی بر مجموعه شعر «اشک فانوس» سروده همایون علیدوستی

یک هوا تا آسمان

- وارش گیملی

شعر همایون علیدوستی از بلاغت برخوردار است:

«لاله‌ها را زمان میلاد است/لحظه‌ها، لحظه‌های فریاد است
باز از شور عشق یک شیرین/خفته در خون هزار فرهاد است

داس کین را بگو هنوز این باغ/خاستگاه هزار شمشاد است
جز به رسم شفق نمی‌میرد/ آنکه با آفتاب همزاد است»
و چنین است ابیات ذیل که مثنی است نمونه خروار:
«در صبح خون ز مادر خورشید، زاده‌اند قومی
که در غدیر شفق، سر نهاده‌اند
در کوره‌راه دهر به تأیید سرنوشت
دست رضا به دست زمانه نداده‌اند
از حق، به جز رهایی دل‌ها نخواستند
گاهی اگر لبی به نیایش گشاده‌اند
فر دا ز خاک سرخ‌تر از لاله می‌مند
امروز اگرچه سررو به خاک افتاده‌اند»

مضامین شعر همایون علیدوستی گویای زلالی افکار یک مسلمان و نیز یک مسلمان انقلابی و بیانگر راه و روش یک انسان سالم است؛ گویای شاعری راستین و راستگو که اگر این نباشد، خود شعر، شاعر را به آنچه هست خواهد شناساند و لو خواهد داد. این مضامین عبارتند از:

شهید، شهادت، زندگی، مرگ، محرم، وطن، عشق، عمر، محبت و…

ابیاتی که به عنوان نمونه و مثال آورده‌ایم، همه گویای مضامینی هستند که در دفتر شعر اشک فانوس می‌توان پیدا کرد.

اغلب غزل‌های ایسن دفتر دارای مضامین انقلابی و دفاع‌مقدسی هستند و این طبیعی است، زیرا از یک شاعر عصر انقلاب و در عین حال انقلابی، چگونه می‌توان انتظار داشت که اشعار دهه ۶۰ او خالی از این‌گونه مضامین باشد. با این همه غزل‌های عاطفی و تغزلی صرف هم در این دفتر یافت می‌شود، هرچند در اینگونه اشعار نیز شاعر همچنان از واژه‌های «خون»، «لاله» و «داغ» بهره می‌برد و کل شعرش را– در عین تغزلی‌بودن غیرانقلابی– باز به نوعی می‌توان به شهیدان و زرمندگان مرتبط کرد:

«شان عشق مجو از کسی که داغ ندارد

چو لاله از دل خونین، به کف ایاغ ندارد

سخن ز خوبی خویان مگو که در همه عالم

به نازنینی یارم، کسی سراغ ندارد

به مهابت نگاهش کسی که مهر بورزد

به کنج خلوت شب‌ها غم چراغ ندارد.»

زبان شعر همایون علیدوستی اگرچه شباهت‌هایی به ۲ شاعر مشهور انقلاب، قیصر امین‌پور و سیدحسن حسینی

دارد، خاصه که همایون علیدوستی هم همچون آن دو شاعر سفر کرده به غزل‌سرودن و رباعی‌گفتن علاقه وافر دارد اما به لحاظ زبانی، زبان شعرش زنده‌تر و تازه‌تر از ایشان نیست و نیز شعرش همیشه به لحاظ رنگ‌آمیزی و شوریدگی و بلاغت به پای شعر ایشان نمی‌رسد. یعنی همایون علیدوستی در عین حالی که شعرش از امتیاز یکدستی برخوردار است و شعری است بدون فراز و فرود اما در اغلب موارد شعرش یک هوا از شعر این دو شاعر مشهور انقلاب پایین‌تر است. یعنی در واقع بسیاری از شاعران خوب انقلاب در چنین وضعیتی قرار دارند، به استثنای چند تن که می‌توان از ایشان به‌عنوان شاعران درجه یک انقلاب نام برد؛ منظور شاعرانی هستند که شعرشان با انقلاب زاده شد و با آن رشد کرد و انقلاب، شکل و محتوایی از خود را به اشعار ایشان بخشید. یعنی مثلاً قیصر و سید هم از زبان و اصطلاحات عامه مردم در اشعار خود استفاده می‌کردند تا اشعارشان صمیمی‌تر و ملموس‌تر شود اما قدرت کلام و تصویرسازی آن دو کجا و بسیاری از شاعران انقلاب کجا. به رباعی ذیل از همایون علیدوستی بنگرید که در عین زیبایی و خوبی و آوردن اصطلاح مردمی، قدرت و جاذبه شعر آن دو تن ندارد:

«دلبسته تو بهشت دارم

هجر تو هزار غم پیامد دارد

دبری‌ست به قصد دیدنت، رهرو دل

در کوچه عشق رفت‌وآمد دارد»

یا این رباعی:

«پیراهن پاره‌پاره‌اش را بنگر

زخم تن چون ستاره‌اش را بنگر

بر روی زمین فتادش را دیدی

بر خاستن دوباره‌اش را بنگر»

استقلال کامل شعری و زبانی همایون علیدوستی را بیشتر باید در اشعاری دید که شباهت‌هایی به اشعار قیصر و سید ندارد، چرا که او در این میدان حریف آنها نیست اما در میدان خود، شاعر مستقلی است، هرچند او کمتر در میدان‌های خود جولان داده است؛ میدان‌هایی نظیر میدان رباعی ذیل:

«لب‌تشنه میباش، آب را پیدا کن

سرچشمه آفتاب را پیدا کن»

بن‌بست سوال عشق بی‌پاسخ نیست

جان را بده و جواب را پیدا کن»

یادآور می‌شوم که این متن درباره اشعار اوایل دهه ۶۰ همایون علیدوستی است؛ شعرهایی که (در بخشی از این متن و نه همه آن) در مقام قیاس قرار گرفته شده با اشعار قیصر و سیدی که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ هم مجال شعر گفتن و اوج گرفتن را برزور داده‌اند. شاید شعرهای امروز همایون علیدوستی اوجی دیگر داشته باشد!

میلاد عرفان‌پور و رباعی‌هایش

فوران زندگی

مخاطبان خود جای بگیرد. دفتر دوم او که تماما به رباعی اختصاص دارد یکی از زیباترین آثار او است و وجه تسمیه آن، شعری در همان دفتر است که می‌توان آن را از معروف‌ترین رباعیات عرفان‌پور دانست: «تلخ است که لبریز حقایق شده است/زرد است که بازپزه منقلق شده است/

شاعر نشدی اگر نه می‌فهمیدی/ پاییز بهارست که عاشق شده است.»
رباعیات عرفان‌پور دارای مضامین اجتماعی، دینی، ارزشی، انقلابی و احساسی است و در آن افق‌های تازه‌ای رو به سوی دیگر سرایندگان رباعی گشوده است. از جمله نکات ارزشمند رباعیات او، در نظر گرفتن موردی است که زیبایی و تاثیرگذاری رباعی منوط به رعایت آن است. و اما این ویژگی چیست؟ آن چیز که رباعی سرره را از ناسره تمییز می‌دهد، این است که پیام شعر در مصرع چهارم به زیبایی و ظرافت بیان شود و ۳ مصرع پیشین زمینه را برای ادای هرچه بهتر پیام فراهم کنند. در واقع ۳ مصرع ابتدایی، ظرفیت لازم را برای پیام در مصرع آخر ایجاد کند تا مصرع چهارم ضربه نهایی را بر مخاطب وارد کند و او را به وجد بیاورد و کار را تمام کند. این ویژگی در اشعار او به چشم می‌خورد و مخاطب در انتهای شعر غافلگیری و ضربه کاری شاعر را تجربه می‌کند، مانند: «اینجا فوران زندگی… آنجا مرگ/ مانده است در انتظار انسان‌ها مرگ/ یک روز به دیدار شما می‌آیم/ این‌نامه برای زنده‌ها، امضا: مرگ» و «بی‌تاب نشسته تا تماشای شما/ یک شاخه گل گذاشته جای شما/ این مسأله را چگونه حل باید کرد؟/ مردی به توان عشق منهای شما؟»
حضور رباعیات با مضامین اعتقادی و آیینی در میان اشعار او از وجوه برجسته تالیفاتش است و در آنها توانسته ارزش‌ها و آرمان‌گرایی خود را بخوبی نمایش دهد: «هر جمعه به دست‌ها دعا چشمان تر/

میلاد عرفان‌پور

از شنبه فراموشی او زنگ خطر/ با دعوت خام خود مبدا باشیم/ ما کوفه دیگر او حسین دیگر» و نمونه دیگر شعری که تقدیم جانبازی شیمیایی شده است: «خون… سرفه خشک… درد… بیمارستان/ آینه‌های از نبرد… بیمارستان/ ناگاه صدای شیون شیرزنی/ یک خط کشیده… مرد… بیمارستان».
زبان اشعار عرفان‌پور ساده و امروزی است، همچنین تعبیرات و تصاویر او نیز از مشاهدات زندگی‌اش سرچشمه می‌گیرد اما آنچه در رباعیات او درخشان و تمایزآفرین است، اتصال مسائل زمینی و مادی به امور تجریدی و آسمانی است. عرفان‌پور از جمادات بهره می‌جوید تا حکمت و اندیشه استوار خود را در رگ رگ «لا حول و لا قوه الله بالله» جاری کند. «اینجا دل سفره‌ها پر از نان و زر است/ آنجا جگر گرسنه‌ها شعله‌ور است/ ای وای بر این شهر که در غربت آن/ همسایه ز همسایه خود بی‌خبر است»
«از دوخ تن، بهشت را باور کن/ با آتش دوستی لب‌ت را تر کن/ مانند تئور باش و در خدمت خلق/ با سوخته‌های نان شبت را سر کن.»